

گالری گردی

هر خانه به هنر ایرانی نیاز دارد

● گروه هنر: تابلوهای استاد پیل‌آرام روی دیوار گالری خودنمایی می‌کند. آثار محمد احصایی هم در نمایشگاه هست و البته کارهای هنرمندان جوانی که در آینده‌ای نه‌چندان دور می‌توانند از هنرمندان برجسته این کشور باشند. فضای گالری «کلاهدوزان» باعث می‌شود تا ساعت‌ها غرق در نقاشی‌هایی باشید که آلمان‌های ایرانی-اسلامی را توأمان با خود دارد. این گالری فعلا برپاست و اگر شما جزء آن دسته از افرادی هستید که به آثار هنرمندان ایرانی علاقه دارید، می‌توانید به آن سر بزنید؛ اما نکته مهم‌تر از گالری و نقاشی‌هایی که روی دیوار جا خوش کرده‌اند، قصه صاحب گالری کلاهدوزان است که این‌کنجینه را جمع‌آوری کرده و خانوادگی به هنر ایرانی علاقه دارند. سیدحمزه کلاهدوزان ۳۳ساله است؛ اما ۱۰سالی است که تابلوهای نقاشی از هنرمندان بزرگ را جمع‌آوری کرده، تا دیگران هم از آن لذت ببرند. برای همین گالری کلاهدوزان را افتتاح می‌کند. حمزه کلاهدوزان می‌گوید: «سرتاسر ایران را هنرمندانی گرفته که در هر بخش هنری خبره هستند؛ اما کافی است خانه‌هایمان را بررسی کنیم و ببینیم تا چه اندازه از این هنرها در خانه هرکدام از ما وجود دارد». کلاهدوزان از کنجینه عجیب خانوادگی‌شان می‌گوید. از اینکه پدربزرگ و پدر و عمو هرکدام کلکسیون‌ی از یک هنر ایرانی دارند که البته برایشان خیلی عزیز است و به‌راحتی آن را به تماشا نمی‌گذارند؛ یکی از نکته‌های مهم درباره آثار هنری ،قیمت آنهاست. چند سالی است که در حراج‌های تهران و ملی هر اثر هنری به مزایده گذاشته می‌شود و کسی که بتواند بیشترین پول را بدهد، صاحب اثر می‌شود. بر همین مبنا تابلوی سهراب سپهری یک‌میلیاردو نیم به فروش می‌رسد. کلاهدوزان هم حالا کنجینه‌ای دارد که می‌تواند در حراج تهران و ملی به سه برابر قیمت به فروش برساند؛ اما این کار را نمی‌کند. کلاهدوزان می‌گوید: «وقتی گالری را راه انداختیم، اولویت ما مسئله اقتصادی نبود. مهم‌تر این است که شما با نشان‌دادن آثار هنری مردم را یک قدم به هنر ایرانی نزدیک کنید. به‌همین‌دلیل به صورت کارشناسی یک قیمت معقولی روی کارها گذاشتیم که البته بخش مهمی از آن هم به هنرمند می‌رسد. اگر مردم ما متوجه شوند که چه کنجینه‌ای از هنر ایرانی وجود دارد، هرگز برای خرید طلا و جواهر سراغ کارهای ایتالیایی نمی‌روند؛ چراکه می‌دانند هنرمندان ایرانی زیادی هستند که طراحی‌های منحصربه‌فردشان می‌تواند تمام کارهای ایتالیایی را کنار بگذارد».



محسن جعفری‌راد

همین ابتدای مطلب باید تاکید کنم که جای مستندهایی از نوع «میدان جوانان سابق» در سینمای مستند کاملا خالی است؛ مستندی که پرشگری می‌کند، نقشه راهش روشنگری و افشاگری است و از هرگونه نگاه تخت و خنثی و منفعل پرهیز می‌کند. مینا اکبری، به‌عنوان یکی از باسابقه‌ترین ژورنالیست‌های دو دهه اخیر در اولین فیلم مستندش سراغ قدیمی‌ها و هم‌دوره‌ای‌هایش در این رشته و حرفه رفته و ایده مرکزی‌اش عکسی است که جمع زیادی از روزنامه‌نگاران در آن حضور دارند که



بعد از دو دهه به‌تدریج از تعدادشان کاسته شده و اکبری از همین جای خالی آنها به‌عنوان ایده مرکزی استفاده‌ای جذاب کرده است و اصلا فیلم یا گرفتن عکسی از همین میدان به پایان می‌رسد. از نقاط قوت فیلم می‌توان به نریشن جذاب آن اشاره کرد که طبعاً یک روزنامه‌نگار در جایگاه اکبری بهترین گزینه برای نوشتن یا گویندگی این نریشن بوده است. اکبری که با اکثر نشریات اصلاح‌طلب به‌عنوان روزنامه‌نگار و دبیر فعالیت کرده، تصمیم می‌گیرد سراغ اشخاص موجود در عکسی برود که ۲۰ سال پیش گرفته شده اما روزگار و ناملایمات اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و به‌ویژه سیاسی هرکدام از روزنامه‌نگاران موجود در عکس را به جایی خارج از جهان ژورنالیستی پرتاب کرده است. مثلاً یکی بازگیر درجه چندم شده، یکی کشاورزی می‌کند، یکی مهاجرت کرده، یکی کافه دارد و... روایت فیلم هم به این شکل است که اکبری با برجسته‌کردن چهره فرد

نگاهی به مستند «میدان جوانان سابق» ساخته مینا اکبری

پرشگر و افشاگرانه

موردنظر روی عکس سراغ او می‌رود و آنها خاطره‌های دوره‌های مختلف را رو به دوربین روایت می‌کنند و در نهایت اکبری همان میدان جوانان سابق را هدف قرار داده اما این‌بار تعداد بسیار کمی از حاضران عکس ۲۰ سال پیش، قاب را تشکیل داده‌اند. یک مستند گزارشی که روزنامه‌نگاری را به‌عنوان یک شغل پرریسک، پرخطر، فاقد امنیت شغلی و جانی و با ابهام در آینده کاری تبیین می‌کند و با مصاحبه با اشخاصی که تجربه زندانی شدن، به خاطر مقاله یا سردبیری روزنامه‌ای را داشته‌اند، به موازات، سیاست‌ورزی‌های دولت‌های مختلف را به شکل غیرمستقیم بررسی می‌کند و درواقع به چالش می‌کشد. تا این جای کار با یک مستند جسورانه روبه‌رو هستیم. شاید تنها نقطه‌ضعف فیلم این است که کارگردان جاه‌طلبی کمی داشته و برای مصاحبه صرفا سراغ اشخاص رفته و از تصاویر آرشیوی استفاده کرده و خاطره تعریف می‌کنند؛ بدون آنکه خود راوی-کارگردان تبدیل به یک شخصیت کارزماتیک شود. مینا اکبری را ما به‌عنوان همکار بیشتر می‌شناسیم تا یک مخاطب عام سینما. حتی اگر سینمای مستند را سینمای مخاطب خاص بدانیم، وقتی دوربین بیشتر چهره اکبری را قاب می‌گیرد، انتظار داریم که از جزئیات زندگی او و تأثیر ناملایمات بر احوالات و جهان بینی او

هم مطلع شویم که در این قسمت عملاً با یک فقدان روبه‌رو هستیم. به خاطر همین وقتی روزنامه‌نگاری مثل شمس‌الواعظین در قاب قرار می‌گیرد یا وقتی احمد غلامی صحبت می‌کند، موتور متحرکه درام جان می‌گیرد؛ اما هرچا که اکبری حضور دارد، از رینش و ضرباهنگ آن کاسته می‌شود، چون هیچ تعریف مشخص و متمایزی از او نداریم و فقط به تعدادی مصاحبه از او با آدم‌های مشهور سینمایی و ادبی بسنده شده است. با وجود این ضعف آشکار، مستند میدان جوانان سابق به جهت اینکه در نهایت موفق می‌شود یک سبند تصویری زنده را از شغل لغزنده روزنامه‌نگاری ثبت کند، به هدفش نزدیک شده است. میدان جوانان سابق جزء پرشورترین فیلم‌های جشنواره اسمال است که نشان می‌دهد همچنان می‌توان در سینمای مستند فیلمی پرشور ساخت که درعین‌حال، قواعد و شعور بازنمایی خلاقانه واقعیت را رعایت کرده است.

هنر

نگاهی به مستند «اِکسُدوس» ساخته بهمن کیارستمی

طرح یک پیشنهاد



شهریار حنیفه

از آنجا که در گفتمان معمول، برای اشاره به مکان‌های خروج و خارج‌شدن از واژه «Exit» استفاده می‌کنیم و از آن‌طرف آشناترین ترجمه برایمان که می‌تواند به واژه مهاجرت اشاره‌ای داشته باشد، «Emigration» است. نام مستندی که بهمن کیارستمی به‌تازگی تولید کرده، «اِکسُدوس» که فارسی‌نویسیِ بازژه واژه «Exodus» است (پیرو رویکرد کلی فیلم: ساخت یک فیلم بازژه)، نگارنده مایل است آن را نوعی استعاره – بازژه- تلقی کند به‌نیت عظیم‌تر و هدفمندتر جلوه‌دادن این خروج/مهاجرت. نه‌فقط بنده که احتمالاً تمامی مخاطبان حاضر در سالن متوجه این نکته شده‌اند (چندان کشف بزرگی نیست).

این دیدگاه، با نمایش همان سکانس‌های آغازین اثر، تأیید شده و در/ از دل زمان حالمان و شرایط اجتماعی/ اقتصادی این روزها معنا می‌یابد؛ ریال ایران دارد ارزشش را از دست می‌دهد و افغانستانی‌ها دارند به کشور خودشان بازمی‌گردند.

کمی که می‌گذرد، شوخی‌ها شروع می‌شوند (اصلاً چرا اومدی ایران؟ الان افغانستان شرایط خوبه؟ باز برمی‌گردی ایران؟ و...) و با گسترده‌ترشدن موقعیت‌ها و متنوع‌ترشدن آدم‌ها، راه مستند کم‌کم به‌سوی دیگری کج می‌شود. انکاری که مستند می‌رود سمت نمایش هر رویدادی که داخل اردوگاه اجازه خروج می‌تواند رخ گیرد، انواع و اقسام آدم‌ها و درگیری‌ها و حرف‌ها و... زندگی‌ها.

و ایراد کار به‌نظرم همین‌جاست. شاید برای کسی که ۱۰سال دیگر مستند مذکور را ببیند این موضوع چندان تفاوتی نداشته باشد، اما برای ما که امروز شرایط موجود را سپری می‌کنیم و درونش هستیم (و بهانه خنده‌دار بازگشت افغانستانی‌ها و وضعیت ساکنان کشورمان را داریم به‌عینه مشاهده می‌کنیم) و حالا با دید «بگو ای مستند؛ برای امروز من چه داری؟» به تماشای مستندا می‌نشینیم، «اِکسُدوس» در ابتدا تحسین‌برانگیز و



تصویری، برای سرگرم‌کردن تماشاگران است و حال نه‌اینکه مستندهای این چنینی بد باشند (هرچند بعید است شاهکاری از میانشان برآید)، اما در مورد خاص «اِکسُدوس»، این تلخ‌ووردن‌های بی‌انگیزه در مسیر و تغییر رویکرد کلی‌اش، با درنظرگرفتن آگاهی ما از دورانی که می‌گذرانیمش (تأکید می‌کنم؛ نه برای کسی که ۱۰ سال دیگر تماشایش می‌کند) افت محسوب می‌شود.

پیشنهاد نگارنده برای بهترشدن کار، یک جابه‌جایی است: سکانس‌های ابتدایی که مسائل مربوط به ارز (ریال ایران)، دلار آمریکا و پول افغانستان) در آنها مطرح می‌شود، به‌طور رندوم بین سکانس‌های دیگر پخش شوند؛ یعنی مستند به‌عمد تلاش کند از زمانه‌مان – بیشتر- دورتر بایستد و تنها تبدیل شود به مستندی درباره هرآنچه که افغانستانی‌ها هنگام خروج از ایران با آن روبه‌رو می‌شوند و همین، شاید که یک‌شکل‌تر شود.

گفت‌وگو

گفت‌وگو با حسین صفامنش، خواننده کُرد

از مردم تشکر می‌کنم



❧ درباره فعالیت‌های حرفه‌ای خود بگویید.

متولد ۱۳۵۲ کرمانشاه هستم و از سال ۱۳۷۴ کار هنری‌ام را آغاز و از سال ۱۳۸۰ هم شروع به اجرای کنسرت‌هایم کرده‌ام. در سال ۱۳۸۵ هم شرکتی با مجوز اداره محترم ارشاد یک آلبوم از آهنگ‌های من را بیرون داد!

❧ در سال ۱۳۷۶ که آن زمان فضای مجازی وجود نداشت که مردم با صدای شما آشنا شوند، آیا در آن زمان خواننده زیرزمینی بودید؟

اتفاق آن زمان همیشه قوانین عرفی جامعه را رعایت و جایی هم که احساس می‌کردم که ترانه یا اشعاری مجاز هستند به سراغشان می‌رفتم. اگر قرار به سانسور بود، خودم خودسانسوری می‌کردم!

❧ چطور اول کنسرت اجرا کردید و پنج سال بعد آلبوم بیرون دادید؟

خب انتشار آلبوم به الزاماتی نیازمند است. به‌هرحال هر شرکتی که خواهان سرمایه‌گذاری روی آلبوم‌ها باشد، طبیعی است توقع برگشت سرمایه دارد. درحالی‌که ما به قوانین کپی‌رایت اهمیتی نمی‌دهیم و آن را رعایت نمی‌کنیم. یادم می‌آید وقتی ما آلبوم را منتشر کردیم، به‌جای اینکه مردم آلبوم را خریداری کنند، بدون استثنای کپی کردند!!! جالب است که کمپانی گفت از این نظر وضعیت غرب کشور بدتر از شهرهای دیگر است؛ مثلاً در تهران حداقل تعدادی نسخه اورجینال را خریداری می‌کنند، اما در کرمانشاه اصلاً. به همین دلیل آلبومی که از ما منتشر شد، صدردصد ضرر داد! درحالی‌که ما گفتیم اگر آلبوم بدیم حتی اگر ۵۰ درصد نسخه‌های اصل آن خریداری شود، باز راضی هستیم. اما متأسفانه نشده!

❧ این روزها کمتر خواننده‌ای آلبوم می‌دهد و بیشتر به شکل تک‌ترک (Track) آهنگ خود را منتشر می‌کند! شما هم چنین می‌کنید؟

خب من هم چنین می‌کنم، چون آلبوم‌دادن در این روزگار چندان آسان نیست! بعد از سال ۱۳۸۵ ما هم همان تک‌ترک (Track) بیرون دادیم. الان هم در سال ۱۳۹۷ تک‌ترک بیرون می‌دهیم.

❧ حالا چرا مایل هستید که بیشتر کنسرت بدهید؟ خب چون از کنسرت استقبال زیادی می‌شود. به یاد می‌آورم زمانی که برای نخستین‌بار در سالن برق کرمانشاه کنسرت اجرا کردم، آن‌قدر استقبال شده بود که برخی‌ها پشت در جا ماندند! ظرفیت ۹۰۰ نفره سالن کاملاً پر شده بود و جالب است آن زمان بلیت‌ها به شکل پرینت ارائه می‌شد و در کنار بلیت‌های اصلی، بازار پرینت‌های تقلبی هم گرم بود.

❧ استادان آواز شما چه کسانی بودند؟

ابتدا سراغ استادان بزرگی رفتم که ردیف‌های آوازی را آموزش می‌دادند. آنها اغلب ردیف‌های آوازی مکتب اصفهان و خراسان را تدریس می‌کردند که فارسی است، ولی من کرد هستم. آواز آنها بر پایه «تحریر» است، اما صدای ما بر اساس «غلت» است و این دو هیچ ربطی به هم ندارند! بنابراین به سراغ استادان درگذشته رفتم؛ مثل حسن زیک، طاهر توقیق و محمد ماملی که استادان موسیقی «زاکرس‌نشین» هستند. خداراشکر صدای آنها روی کلاست ضبط شده بود و من هم از این طریق آموزش دیدم. انشاءالله روزی برسد که بتوانم این ردیف‌های آوازی را به صورت مکتوب ثبت کنم. ایران از عرب، کرد، ترک، بلوچ، لک، لر و... تشکیل شده که هرکدام از آنها صاحب موسیقی هستند. الان صداوسیما مرکز کرمانشاه موسیقی کردی پخش نمی‌کند و درواقع کپی شبکه ۵- شبکه تهران است! درحالی‌که صداوسیما مرکز سنندج، مهاباد، ایلام و لرستان از نظر موسیقی محلی عالی هستند.

❧ شنیدام که در زلزله کرمانشاه کمک‌های زیادی

انجام دادید. در آنجا دقیقاً چه کردید؟

روز دوم زلزله؛ یعنی ۲۲ آبان ۹۶ با توجه به نزدیک‌بودن محل زندگی ما به محل وقوع زلزله (سرپل ذهاب) گروه را جمع کردیم و یاعلی گفتیم با حدود چهار ماه دیگر کارها شدیم. البته سلب‌ریتی‌ها یک هفته حضور داشتند و بعد هم رفتند، اما ما ماندیم و حتی با اوباش و دزدان که قصد سرقت کانکس‌ها، پتوها و... را داشتند درگیر شدیم و برخی از دویستان ما چاقو خوردند و زخمی شدند.

❧ آیا یکی از دلایل اینکه کنسرت موسیقی شما در سالن نمایشگاه میلاد که در ۲۲ آذرماه خیلی سریع sold out شده است، همین کمک‌هایتان بوده؟

به‌هرحال من از مردم تشکر می‌کنم که کمک‌های ما را پذیرفتند و خوشحال شدم که متوجه این موضوع شدند و خوشبختانه تمامی بلیت‌ها در مدت دو هفته به فروش رسید و مردم همیشه ما را سرمنده می‌کنند. ما هم وظیفه‌ای جز خدمت به مردم نداریم.

❧ همکاران شما چه کسانی هستند؟

سرپرست گروه خودم هستم. احسان میرضیایی، مدیربرنامه‌ام هستند که جوانی فعال است و همچنین آقای مسلم علیپور، رهبر ارکستر هستند و معمولاً هم از اشعار شاعرانی مانند سعید عیارشتیان، علی الفتی، رضا جمشیدی و علیرضا یعقوبی بهره می‌برم.